

که انگار او را هرگز نخواهد دید گفت که مواظب خودش باشد.
لی‌شنگ زنش را به تلخی ترك كرد. اما به خودش امیدواری می‌داد
که بزودی باز خواهد گشت.

شهر را ترك گفت، و یکبار دیگر خود را در همان جاده‌ای دید که
قبلا از آن گذر کرده بود.

حس می‌کرد بسیار بدبخت و تنه‌است. وقتی از آن رودخانه
گذشت دریافت که سفرش پایان یافته است.

... و ناگهان خود را در حال مطالعه، در اتاقش یافت و عجیب
اینکه در این مدت طولانی، هیچ چیز اتاقش عوض نشده بود. او فکر
می‌کرد که مدت زیادی را بیرون از اتاق گذرانده است. اما وقتی به خود
آمد فهمید که تمام اینها چیزی جز خواب و رؤیا نبوده است.

لی‌شنگ پلکهایش را مالید و خمیازه‌ای کشید و وقتی به انتهای
باغ نگاه کرد، دید عده‌ای کارگر اطراف درخت نارون پیر باغ سرگرم
کار هستند. یکی از آن کارگران روی نردبام رفته بود و شاخه‌های درخت
را می‌برید. لی‌شنگ رفت تا نگاه دقیق‌تری بکند. وقتی جلو رسید،
سرکارگر سلام کرد و گفت: «آقا، ما این درخت را قطع می‌کنیم چون
پیر شده و آفت زده است، نگاه کنید! کاملا خالی و پوک است.»

و ضربه‌ای روی تنه درخت زد که صدای پوک بودن آن به گوش
رسید.

و ادامه داد: «ما به عوض آن درختی جوان‌تر خواهیم کاشت.»
لی‌شنگ پیش‌تر رفت و مورچه‌های سیاهی را دید که به سوراخهای
ریشه می‌رفتند و می‌آمدند. در یک لحظه فهمید آنچه در خواب دیده،
پادشاهی مورچه‌های سیاه بوده است و آن جاده‌ای که طی کرده، چیزی
جز همان خیابان وسط باغ نبوده، که برای مورچه‌ها یک جاده عریض
به نظر می‌رسد، و آن شهر پربرج و بارو، چیزی جز این درخت نارون نبوده
است، و آن مردم سیاهپوش، همین مورچه‌های سیاه هستند و آن فاجعه‌ای



می‌کرد و لبخند می‌زد.

لی‌شنگ دیگر نمی‌توانست تحمل کند، پیش پادشاه رفت و علت
ناراحتی مردم را پرسید. پادشاه گفت: «پسرم، یک فاجعه بزرگ بزودی
بر ما نازل می‌شود. سرزمین ما نابود خواهد شد و من از این وحشت دارم
که بیشتر ما از بین برویم.»

لی‌شنگ گفت: «این چه فاجعه‌ایست، ما هیچ کاری نمی‌توانیم
بکنیم؟»

پادشاه پاسخ داد: «به هیچ وجه، اما تو شاید بتوانی ما را نجات

دهی.»

لی از جا پرید و گفت: «من؟، هر کاری از دستم بریاید می‌کنم،
ولی متأسفانه در تمام عمرم شمشیر به دست نگرفته‌ام.»

پادشاه لبخند زد و گفت: «به شمشیر نیازی نیست، اگر می‌خواهی
کمک کنی برو با زنت خدا حافظی کن. من باید تو را به کشورت بازگردانم.»
پادشاه دستانش را تکان داد و او را پی‌کارش فرستاد.

لی‌شنگ بسیار غمگین شد. فهمید که دچار دردسر شده‌اند. نزد
زنش رفت و جریان را گفت و قول داد که بزودی بازمی‌گردد.

شاهزاده‌خانم او را به آرامی بوسید و خدا حافظی کرد، و با لحنی



که تهدیدشان می کرد، همان بود که داشت اتفاق می افتاد. آنها از ریشه کن شدن درخت - که به آنها پناه می داد - می ترسیدند.

لی شنگ به کارگران گفت: «درخت را قطع نکنید. من این درخت را همانطور که هست دوست دارم. بیاید به عوض آن کار این پول را بگیرید و چیزی بنوشید.»

کارگران متعجب شده بودند. بخاطر پول تشکر کردند. وسایلشان را جمع کردند و رفتند.

لی شنگ مدتی کنار درخت ایستاد و به آن خیره شد. مورچه ها درهم می لولیدند و از سوراخهایی که در پایین تنه درخت بود بیرون می آمدند و به درون می رفتند. او بادقت، مسیری را که در رؤیایش طی کرده بود دنبال کرد، آن رودخانه عریض، همان جویبار کوچک بود، و آن کوهستان همان چند تکه سنگ. او مدتها منتظر نشست تا مردان سیاهپوش دوباره او را به آن سرزمین ببرند. ولی آنها هرگز نیامدند.

از این سری منتشر
کرده ایم:

- | | | |
|---------------------------------|-------------------------------|------------------------------|
| ۵۳- ماجرای خانواده‌ها را بینسون | ۲۳- را بین هود و دلاوران جنگل | ۱- اردک سحر آمیز |
| ۵۴- کنته و نت کریستو | ۲۴- خرگوش مشکل گشا | ۲- کفش بلورین |
| ۵۵- وحشی کوچولو | ۲۵- را بینسون کروزو | ۳- نهنگ سفید |
| ۵۶- الماس خدای ماه | ۲۶- سفرهای گالیور | ۴- فندق شکن |
| ۵۷- هر کول | ۲۷- پری دریایی | ۵- پشه بینی دراز |
| ۵۸- پسر پرنده | ۲۸- صندوق پرنده | ۶- آرکور شاه و دلاوران میزگر |
| ۵۹- دختر مهربان ستاره‌ها | ۲۹- پسرک بند انگشتی | ۷- سندباد بحری |
| ۶۰- شجاعان کوچک | ۳۰- فندق جادو | ۸- اولیس و غول یک چشم |
| ۶۱- بلبل | ۳۱- بانوی چراغ بدست | ۹- سفرهای مارکو پولو |
| ۶۲- امیل و کارآگاهان | ۳۲- شاهزاده موطلانی | ۱۰- جزیره گنج |
| ۶۳- شاهزاده خانم طاووس | ۳۳- سلطان ریش بزی | ۱۱- هاییدی |
| ۶۴- کریستف کلمب | ۳۴- خرآوازخوان | ۱۲- شاهزاده‌های پرنده |
| ۶۵- ملکه زنبور | ۳۵- آدمک چوبی | ۱۳- سفیدبرفی و گل سرخ |
| ۶۶- امیر ارسلان نامدار | ۳۶- جادوگر شهر زمره | ۱۴- شاهزاده و گدا |
| ۶۷- ترسو | ۳۷- سام وحشی | ۱۵- اسپار تاکوس |
| ۶۸- آینه سحر آمیز | ۳۸- سنگ شمال | ۱۶- خیاط کوچولو |
| ۶۹- جانوران حق شناس | ۳۹- آلیس در سرزمین عجایب | ۱۷- جزیره اسرار آمیز |
| ۷۰- گر به سخنگو | ۴۰- اسب سرکش | ۱۸- خلیفه‌ای که لک لک شد |
| ۷۱- سیب جوانی و آب زندگانی | ۴۱- جک غول کش | ۱۹- دیوید کا پر فیلد |
| ۷۲- پسرک چوپان و گاو نر | ۴۲- آیوا نهو | ۲۰- الماس آبی |
| ۷۳- اسب سفید | ۴۳- آرزوهای بزرگ | ۲۱- دن کیشوت |
| ۷۴- آسیاب سحر آمیز | ۴۴- بازمانده سرخ بوستان | ۲۲- سه قشنگدار |
| ۷۵- گنجشک زبان بریده | ۴۵- کیم | |
| ۷۶- دو برادر | ۴۶- دور دنیا در هشتاد روز | |
| ۷۷- ازدهای شمال | ۴۷- سرگذشت من | |
| ۷۸- خواننده تصویرها | ۴۸- لور نادون | |
| | ۴۹- هکلبری فین | |
| | ۵۰- ملا نصرالدین | |
| | ۵۱- خرگه دریا | |
| | ۵۲- قاسم ایر | |